

A Reflection on the Relationship Between Authentic Life and the Enigma of Being in Heidegger's Thought



Mohammad Ali Elmi¹  Reza Gandomi Nasrabad²  Mahdi Zakeri³ 

1. Ph.D. Candidate, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran (**Corresponding Author**).
mohammadali.elmi@ut.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. rgandomi@ut.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. zakeri@ut.ac.ir

Abstract

This article examines the concept of authentic life in the thought of Martin Heidegger, focusing on its connection to the enigma of Being (Seinsrätsel) across his early and later periods. Using the method of philosophical interpretation and textual analysis, it is shown that in *Being and Time*, authentic life is linked, on one hand, to the existential dimension and the custodianship of Dasein's Being, and on the other hand, to the historical-ontological horizon. This means that the authentic Dasein is freed from the domination of "the they" (das Man) by heeding the call of conscience

This article is extracted from a Ph.D. dissertation titled "A Comparative Study of Authentic Life in the Thought of Heidegger and Mulla Sadra" (Supervisor: Reza Gandomi Nasrabad; Advisor: Mehdi Zakeri), Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran.

* Elmi, M. A., Gandomi Nasrabad, R. & Zakeri, M. (2025). A Reflection on the Relationship Between Authentic Life and the Enigma of Being in Heidegger's Thought. *Philosophia et Theologia: Dialogues in Criticism and Reflection*, 30(4), pp. 60-87.
<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72834.2278>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/09/09 • **Revised:** 2025/09/24 • **Accepted:** 2025/09/27 • **Online Publication:** 2025/12/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



and anticipating death (death-awareness), and consciously referring back to its heritage to pursue its more authentic possibilities of Being. In this perspective, referring to heritage is a means of opening future possibilities and reviving the forgotten horizons of the truth of Being. In the later period, with Being (Sein) centralizing instead of Dasein, the path of authenticity shifts from Selfhood (Selbstheit) toward Releasement (Gelassenheit). In this phase, authentic life becomes possible through the transition from Representational Thinking (Vorstellen) to Meditative Thinking (Besinnung). The authentic Dasein lives in expectancy of Being and openness to the mystery of Being, understanding things not as objects of consumption, but as matters that dwell in the breadth and openness of Being. This research demonstrates that by proposing a three-stage framework, authentic life in Heidegger's intellectual system can be understood as a mode of Being that encompasses the existential, historical-cultural, and ontological levels in an interwoven manner, offering a more coherent interpretation of authentic life and the relationship between Dasein and Being.

Keywords

Heidegger, Authentic Life, Enigma of Being, Releasement (Gelassenheit), Meditative Thinking.



تأملی بر نسبت زندگی اصیل و معمای هستی در اندیشه هیدگر^۱

محمدعلی علمی^۱
رضا گندمی نصرآبادی^۲
مهدی ذاکری^۳



۱. دانشجوی دکتری، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران (نویسنده مسئول).
mohammadali.elmi@ut.ac.ir
۲. دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.
rgandomi@ut.ac.ir
۳. دانشیار، گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.
zaker@ut.ac.ir

چکیده

این مقاله به بررسی مفهوم زندگی اصیل در اندیشهٔ مارتین هیدگر، با تمرکز بر پیوند آن با معمای هستی، در دو دورهٔ متقدم و متأخر اندیشهٔ او می‌پردازد. با استفاده از روش تفسیر فلسفی و تحلیل متنی نشان داده می‌شود که در هستی و زمان، زندگی اصیل از سویی، با بُعد آگزیستانسیال و پاسداشت هستی‌دازاین‌گره می‌خورد و از سوی دیگر، با افق تاریخی - هستی‌شناختی مرتبط است؛ بدین معنا که دازاین اصیل با شنیدن ندای وجدان و مرگ آگاهی از سلطهٔ کسان رها می‌شود و با رجوع آگاهانه به میراث، امکان‌های اصیل‌تر هستی را بی‌جویی می‌کند. در این چشم‌انداز، رجوع به میراث، وسیله‌ای برای گشودن امکان‌های آینده و



۶۲
 سال سی‌ام، شماره ۴، ۱۴۰۴

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «بررسی تطبیقی زندگی اصیل در اندیشهٔ هیدگر و ملاصدرا»، (استاد راهنما: رضا گندمی نصرآبادی و استاد مشاور: مهدی ذاکری)، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، تهران، ایران می‌باشد.

علمی، محمدعلی؛ گندمی نصرآبادی، رضا؛ ذاکری، مهدی. (۱۴۰۴). تأملی بر نسبت زندگی اصیل و معمای هستی در اندیشهٔ هیدگر، ۳۰(۴)، صص ۶۰-۸۷.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72834.2278>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸

© ۲۰۲۵ «نویسندگان دارندهٔ حق مؤلف مقالهٔ خود بدون محدودیت هستند»



احیای افق‌های فراموش‌شده حقیقت هستی است. در دوره متأخر، با محوریت‌یافتن هستی به‌جای دازاین، مسیر اصالت از خودینگی به‌سوی وارستگی تغییر می‌کند. در این مرحله، زندگی اصیل از طریق گذر از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی ممکن می‌شود و دازاین اصیل با چشمداشت هستی و گشودگی به راز هستی می‌زید و چیزها را نه به‌مثابه ابژه‌های مصرف، بلکه به‌مثابه امور سکناگزیده در گستره و گشودگی هستی درمی‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد که با ارائه یک چارچوب سه‌مرحله‌ای، می‌توان زندگی اصیل را در منظومه فکری هیدگر به‌مثابه نحوه‌ای از بودن فهم کرد که سه سطح اگزیستانسیال، تاریخی - فرهنگی و هستی‌شناختی را به‌طور درهم‌تنیده در بر می‌گیرد و تفسیر منسجم‌تری از زندگی اصیل و نسبت میان دازاین و هستی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

هیدگر، زندگی اصیل، معمای هستی، وارستگی، تفکر تأملی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرسش از زندگی اصیل یکی از پرسش‌های محوری در فلسفه قرن بیستم است. مقصود از زندگی اصیل نحوه زیستی است که در آن، آدمی مطابق با امیال، انگیزه‌ها، آرمان‌ها یا باورهای عمل می‌کند که متعلق به خود او، و بیانگر حقیقت وجودی‌اش هستند. در این مقاله بررسی می‌کنیم که زندگی اصیل در دو دوره متقدم و متأخر اندیشه هیدگر به چه معناست و چه نسبتی با معمای هستی دارد. در سایه این بررسی، پاسخ پرسش‌های زیر روشن خواهد شد: دازاین اصیل هیدگری چه تفاوتی با سوژه مدرن و خودبنیاد دارد؟ آیا با اکتفا کردن به مؤلفه‌های اگزستانسیال می‌توان تصویر درستی از زندگی اصیل در اندیشه هیدگر ارائه داد؟ نقش میراث تاریخی - فرهنگی در تبیین زندگی اصیل چیست؟ با توجه به پیوند زندگی اصیل با معمای هستی، چگونه زندگی اصیل در دوره متأخر، زمانی که محور تحلیل از دازاین به هستی تغییر می‌یابد، تعریف و تبیین می‌شود؟



بنابر گزارش بنجامین کرو^۱ در آثار شارحان هیدگر، سه خوانش اصلی از زندگی اصیل مطرح شده است: (۱) خوانش روایت‌گرا که زندگی اصیل را در انسجام روایی - تاریخی زندگی و فرم آن محدود می‌سازد و به مؤلفه‌های اگزستانسیال بی‌توجه است. خوانش هستی‌شناختی که به‌رغم توجه به مؤلفه‌های اگزستانسیال، هم به بُعد تاریخی بی‌توجه است و هم بیش از اندازه انتزاعی است، پیشنهادی برای زندگی انضمامی ندارد. در نهایت خوانش‌های بخش‌گرا که بر آزادی دازاین از سلطه دیگران تمرکز می‌کند و به میراث تاریخی - فرهنگی نمی‌پردازد (Crowe, 2006, pp.164-167). در این مقاله برآنیم که با بررسی زندگی اصیل در پرتوی معمای هستی از سویی، بُعد اگزستانسیال و تاریخی - هستی‌شناختی اصالت را هم‌زمان بررسی کنیم و از سویی دیگر، با توجه به دوره متقدم و متأخر تفکر هیدگر، خوانشی تازه از زندگی اصیل ارائه دهیم که جامع‌تر و کم‌نقص‌تر از خوانش‌های دیگر باشد؛ خوانشی

1. Crowe, Benjamin D

که نشان دهد مفهوم زندگی اصیل در مسیر اندیشه او هم پیوسته و دارای یک هسته بنیادین است و هم در طول زمان دستخوش تحول و تغییر تأکیدها شده است. برای تحقق این هدف، از روش تفسیر فلسفی و تحلیل متنی آثار هیدگر، به ویژه هستی و زمان و متون متأخر، بهره برده‌ایم تا روند پیوستگی، تحول و عمق بخشی این مفهوم به روشنی آشکار شود.

در سنت فلسفی و روان‌شناسی اگزیستانسیال، زندگی اصیل با انتخاب آزادانه و آگاهانه آدمی گره خورده است؛ یعنی انسان اصیل در مواجهه با موقعیت‌های خویش، خود تصمیم می‌گیرد که چگونه زندگی کند. زندگی اصیل در منظومه فکری هیدگر نیز با انتخاب آزادانه انسان پیوند دارد، اما نه انتخاب سوژه مدرن و خودبنیاد، بلکه انتخابی در پیوند با معمای هستی. هیدگر برخلاف افرادی به سان سارتر، اگزیستانسیالیسم را نوعی اومانیسم سوپرکتیو و کنش‌مند نمی‌داند. در نامه‌ای در باب اومانیسم، انتقاد اصلی هیدگر به اومانیسم، غفلت از ارتباط ویژه‌ای است که بین انسان و هستی برقرار است (Heidegger, 1993 b, p. 226). سوژه مدرن و خودبنیاد فقط بر اساس خواست شخصی و اراده خود دست به انتخاب می‌زند؛ در حالی که دازاین هیدگری، با انتخاب خود، در پیوندی عمیق با هستی و ساختار تاریخی - فرهنگی خود و جهان قرار می‌گیرد.

در دوره متقدم، این انتخاب به صورت خوددینگی^۱ جلوه می‌کند؛ یعنی پاسداشت هستی خویش و رهایی از سلطه کسان. کسان، عنوانی است که هیدگر برای اشاره به آن حالت عمومی و بی‌چهره زندگی اجتماعی به کار می‌برد؛ جایی که هر فرد، خود را به میانگینی بی‌نام و نشان تسلیم می‌کند؛ میانگینی که با عبارات کلی و بی‌مسئولیتی چون «ما می‌گوییم»، «همه چنین می‌کنند»، «آدم‌ها به‌طور معمول، این‌گونه می‌اندیشند» تجسم می‌یابد (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۲۲-۲۲۵). در این وضعیت، دازاین نه خود را برمی‌گزیند و نه پرسش از هستی را به میان می‌کشد، بلکه در سیلان روزمرگی رها می‌شود.

1. Eigentlichkeit/ Authenticity





بدین ترتیب، خوددینگی را می‌توان متناظر با اصالت در دوره متقدم دانست، در برابر ناصالت که زندگی در سطح روزمره و غرق‌شدن در همگانیّت کسان را نشان می‌دهد. زندگی غیراصیل نحوه زیستی است که در آن دازاین به‌جای آنکه امکان‌های بنیادین خود را از دل مواجهه با هستی برگزیند، خود را درون افق تفسیرهای همگانی و معانی پیش‌ساخته کسان رها می‌کند. در دوره متأخر، این انتخاب به‌صورت وارستگی^۱ یا رهایی فهم می‌شود؛ یعنی چشمداشت هستی به نحو مطلق، جایی که آدمی اراده می‌کند تا اراده سلطه‌جویانه را کنار بگذارد و تفکر تأملی^۲ را جایگزین تفکر بازنمودی^۳ کند. در مقابل، ناصالت به‌مثابه سيطرة تفکر بازنمودی و اراده معطوف به سلطه است (Heidegger, 1966 a, pp. 58-59; Davis, 2014, p. 173). بدین‌سان خوددینگی و وارستگی در ارتباطی مستقیم با شیوه زیست انسان تعریف می‌شوند.

زندگی اصیل نزد هیدگر پاسخی است که ابتدا در سطح اگزیستانسیال، و سپس در سطح تاریخی - هستی‌شناختی به معمای هستی داده می‌شود. هیدگر در اثر مهم خود هستی و زمان، با تحلیل ساختار دازاین، امکان تمایز میان زندگی اصیل و غیراصیل را با تمسک به مؤلفه‌هایی همچون ندای وجدان، مرگ آگاهی و میراث تاریخی - فرهنگی مطرح می‌سازد. او درک درست تاریخ‌مندی دازاین را در گرو پرداختن به معمای هستی می‌داند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۸۸-۴۸۹). با این حال، پی‌جویی معمای هستی در نیمه راه ناتمام می‌ماند و بخش دوم هستی و زمان هرگز نوشته نمی‌شود. علت این ناتمامی - چنان‌که از آثار هیدگر برمی‌آید - ضرورت بازنگری در روش و گذار به افقی گسترده‌تر برای اندیشیدن به هستی بوده است. این تغییر رویکرد، هم‌گذر از تأکید بر خوددینگی به وارستگی در دوره متأخر را تبیین می‌کند و هم ضرورت تبیینی جامع‌تر از زندگی اصیل را موجه می‌سازد.

در منظومه اندیشه هیدگر، زندگی اصیل نحوه‌ای از بودن دازاین است که در آن،

1. Gelassenheit/ Releasement
2. Besinnliches Denken/ Meditative thinking
3. Rechnendes Denken/ Calculative thinking

انسان با رهایی از سلطهٔ کسان^۱ و شنیدن ندای وجدان، در پرتو مرگ آگاهی، امکان‌های خویش را آگاهانه برمی‌گزیند و هم‌زمان با میراث تاریخی - فرهنگی خود پیوند می‌گیرد. میراث نزد هیدگر راهی است برای ارتباط با حقیقت هستی که می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای گشودگی آن فراهم کند. این نگرش در دورهٔ متأخر او با تأکید بر وارستگی به منزلهٔ آمادگی‌ای برای سکونت در ساحت گشودهٔ هستی و چشمداشت آن عمق بیشتری می‌یابد. در این مقاله با بررسی تفکر در راه هیدگر، نشان داده خواهد شد که تفسیر زندگی اصیل در بستر دغدغهٔ اصلی او یعنی معمای هستی، معنایی متفاوت، ژرف‌تر و ایجابی‌تر می‌یابد.

مرور پیشینهٔ پژوهش نشان می‌دهد که به‌رغم آثار بسیاری که دربارهٔ زندگی اصیل در اندیشهٔ هیدگر نگاشته شده است، هیچ‌کدام آن را در نسبت با معمای هستی بررسی نکرده‌اند. افزون بر این، بیشتر آثار مکتوب، چه در زبان انگلیسی و چه فارسی، به‌طور عمده، بر تبیین‌های مبتنی بر دورهٔ نخست تفکر هیدگر متمرکز هستند؛ برای نمونه وراثل^۲ (۲۰۱۱) و کارمن^۳ (۲۰۰۳) که تفاسیر کلاسیکی از اصالت دازاین در هستی و زمان ارائه داده‌اند. علی‌معین^۴ (۱۴۰۱) نیز هرچند میان تفسیر هیدگر و قرائت‌های اگزیستانسیالیستی از اصالت مرزبندی کرده است، اما همچنان در محدودهٔ هستی و زمان باقی مانده است. در فضای فارسی، عرب (۱۴۰۲) به‌رغم پرداختن به زندگی اصیل، فقط اندیشهٔ هیدگر متقدم را در نظر داشته و به نقش میراث نیز در تبیین محتوای زندگی اصیل نپرداخته است. پایان‌نامه‌هایی چون آقامهدی صراف (۱۴۰۰) هم با وجود اشاره به مؤلفه‌هایی چون میراث فرهنگی - تاریخی و واقع‌بودگی، پای خویش را از هستی و زمان فراتر نگذاشته‌اند.

از معدود آثاری که اصالت را در هر دو دورهٔ تفکر هیدگر بررسی کرده‌اند،

1. Das Man/ the They
2. Wrathall
3. Carman
4. Ali Moin





یکی ا. برین^۱ (۲۰۱۴) و دیگری زیمرمن^۲ (۱۹۸۱) است که این آثار هم نه به نسبت زندگی اصیل و معمای هستی چنان که در این مقاله مطرح نظر است، پرداخته‌اند و نه به نقش میراث به‌نحو خاص توجه کرده‌اند.

باور ما این است که زندگی اصیل نزد هیدگر، در هر دو مرحله اندیشه او - چه در هستی و زمان و چه در آثار متأخرش - به‌طور بنیادین با پرسش از حقیقت هستی پیوند دارد. در این مقاله، با تفسیری متفاوت از نقش تاریخ‌مندی و میراث در جهان‌اندیشگی هیدگر مشخص می‌شود که زندگی اصیل برای او همواره با انکشاف هستی، فهم معنای آن و تقرب به حقیقتش گره خورده است، خواه در شکل‌رهای از کسان و پاسداشت هستی به‌واسطه دازاین و خواه در شکل وارستگی و چشمداشت هستی به‌نحو مطلق.

۱. زندگی غیراصیل و فرار از معمای هستی

در اندیشه متقدم هیدگر، زندگی غیراصیل با سقوط دازاین در جهان کسان پیوند دارد. در این وضعیت، دازاین از امکان بنیادین خویش یعنی پرسش از هستی می‌گریزد و به آرامش کاذب زندگی روزمره پناه می‌برد. جهان کسان، جهانی است که در آن همه چیز معنایی ازپیش تعیین شده دارد؛ چنان که در اندیشه متأخر هیدگر نیز همه چیز ذیل تفکر بازنمودی معنایی آشنا، ابزاری و پیش‌بینی‌پذیر دارد. بدین ترتیب، زندگی غیراصیل نوعی پنهان‌سازی هستی است که در اندیشه متقدم هیدگر به سلطه کسان، و در اندیشه متأخر او، به سلطه تفکر بازنمودی پیوند می‌خورد. تفکری که هستی را به ابژه‌ای در برابر سوژه فرو می‌کاهد و با این بازنمایی، حقیقت هستی را در اختفا نگاه می‌دارد. این تفکر همچون تفکر کسان، همه‌گیر است و رهایی از آن دشوار.

۱-۱. سیطره کسان و فراموشی هستی

به باور هیدگر، غفلت از هستی مهم‌ترین ویژگی فهمی عمومی است که نه فقط دامن

1. O'Brien
2. Zimmerman

مردم عادی، بلکه دامن بسیاری از اندیشمندان را هم گرفته است. یکی از چاره‌جویی‌های هیدگر برای یادآوری هستی، و توجه‌دادن به نسبت و رابطه خاص آدمی و هستی، دازاین نامیدن انسان است (Travers, 2019, p. 18). در اندیشه هیدگر، دازاین همواره درگیر نوعی نسبت‌گیری با هستی است، خواه آن را آگاهانه بر عهده بگیرد و خواه از آن بگریزد. این‌گریز که در هستی و زمان از آن با عنوان سقوط^۱ یاد می‌شود، صورت بنیادین زندگی غیراصیل را می‌سازد؛ چنان‌که کارمن می‌گوید زندگی غیراصیل، نوعی دل‌مشغولی مدام با مسائل روزمره است. سقوط، ناخودینگی و همان چیزی که ما با عنوان زندگی غیراصیل از آن یاد می‌کنیم، اشاره به نوعی از خود بیگانگی دارد که البته نوع ممکن از هستی خود دازاین است؛ در این نحوه بودن، دازاین از خودش در خودش، در بی‌بنیانی و هیچی روزمره ناخودینه و غیراصیل سرنگون می‌شود. باین‌حال، برداشت عمومی و روزمره، این سقوط و سرنگونی را می‌پوشاند و از آن با عنوان ارتقا و زندگی انضمامی یاد می‌کند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۳۳-۲۳۶؛ Carman, 2003, p. 309).

در زندگی غیراصیل، دازاین خود را در اختیار شبکه‌ای از معانی پیشینی می‌گذارد که در آن، نه خود را به‌مثابه مسئله‌ای برای خویش درمی‌یابد و نه هستی را به‌مثابه معمایی که به ژرف‌نگری نیاز دارد. دازاین غیراصیل از مواجهه با معمای هستی طفره می‌رود و همه‌چیز را در پرتوی فهم کسان درک می‌کند. رسیدن به زندگی اصیل در گرو فهم اصیل از هستی، خویش و جهان است و چنین فهمی بدون رهایی از سلطه کسان و فهم همه‌گیر آنها ممکن نمی‌شود. به باور هیدگر، فقط دو راه پیش‌روی دازاین وجود دارد: نخست، رهایی از سلطه کسان و بازیابی هستی خویش و قدم گذاشتن در راه اصالت و دوم، فهم هستی، خود و جهان در پرتو فهم کسان و فروغلتیدن در ورطه ناخودینگی و عدم اصالت (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۳۶).

هیدگر در تحلیل این وضعیت در هستی و زمان نشان می‌دهد که این بودن غیراصیل،

1. Verfallen/ Falling





دارای سه مؤلفه اصلی است: پرگویی،^۱ کنجکاوی^۲ و ایهام^۳. این سه مؤلفه دازاین را از رویارویی با معمای هستی دور نگه می‌دارند. پرگویی، تکرار سخن کسان است، فارغ از اینکه با حقیقت نسبتی داشته باشد. کنجکاوی جست‌وجوی سطحی و مواجهه تفننی با امور تازه است. ایهام - که پی‌آمد پرگویی و کنجکاوی است - نوعی وضعیت دوپهلوی است که در آن هیچ چیز کاملاً روشن نیست. در این حالت، هر سخن و هر معنا می‌تواند «این‌طور» و «آن‌طور» تفسیر شود و برداشت عمومی جای حقیقت بنشیند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۲۲۶-۲۳۲).

باید توجه داشته باشیم که قصد هیدگر به دست‌دادن یک توصیف هستی‌شناختی است، نه اخلاقی. در واقع، او نحوه بودن غیراصیل را شرح می‌دهد؛ نحوه بودن دازاین در روزمرگی‌اش، نحوه گشودگی‌اش به هستی و تلقی‌اش از خویشتن و جهان. بنابراین فرار از معمای هستی ریشه در ساختار وجود آدمی دارد؛ یعنی دازاین در ساختار وجودی‌اش همواره مستعد این سقوط هستی‌شناختی است؛ دازاین‌رو زندگی غیراصیل نه حالتی عارضی، بلکه یکی از رایج‌ترین اشکال بودن در جهان است. هان-پیل^۴ این سطح از عدم اصالت را ضعیف‌تر از سطحی می‌داند که دازاین آگاهانه و برای در امان ماندن از اضطراب به دامن کسان پناه می‌برد (Han-Pile, 2013, p. 297). به این ترتیب، دازاین غیراصیل از مواجهه با معمای هستی می‌گریزد و خود را در امنیت جمعی کسان جای می‌دهد. اضطراب^۵ نزد هیدگر، لحظه‌ای استثنایی است که در آن، دازاین با خود آن‌گونه که هست مواجه می‌شود. در این لحظه، معمای هستی به صورت یک تجربه هستی‌شناسانه در برابر دازاین قرار می‌گیرد؛ اما کسان با تمام سازوکارهای دفاعی خود، همواره می‌کوشد این لحظه گشاینده را بپوشاند و دازاین را به وضعیت قبلی بازگرداند. دازاین روزمره ترجیح می‌دهد که به جای مواجهه اضطراب‌آور با پرتاب‌شدگی و قرارگرفتن در

1. Gerede/ Idle talk
2. Neugier/ Curiosity
3. Zweideutigkeit/ Ambiguity
4. Han-Pile, Béatrice
5. Angst/ anxiety

برابر امر نامتعیّن و هیچ جهانی، خود را در جهان کسان غرق کند و فردیت و اصالت خویش را نادیده بگیرد؛ زیرا با گم کردن خود در کسان می‌تواند از زیر بار تفکر و مواجهه با معمای هستی شانه خالی کند و به نحوی کاملاً غیر محسوس، همه چیز را به کسان بسپارد. کسانی که در واقع، هیچ کس نیستند و به رغم هیچ کس بودن، تکلیف هستن توانستن دازاین، وظایف، قواعد، و معیارهای مورد نیاز او را پیشاپیش معین کرده‌اند (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۳۴۴-۳۵۴). بنابراین زندگی غیراصیل در نظر هیدگر، همان نحوه‌ای از بودن است که در آن دازاین، پرسش از هستی را سرکوب می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر، این نوع زیستن، خود را از امکان بنیادی‌ترین پرسش انسانی - پرسش از بودن خود و حقیقت هستی - محروم می‌کند. این گریز نتیجه پناه‌بردن به آرامش کاذب جهان عمومی کسان است؛ جهانی که در آن، همه چیز معنایی از پیش تعیین شده دارد و پرسش‌های بنیادی در غبار زندگی روزمره فراموش می‌شوند. در این معنا، زندگی غیراصیل نحوه‌ای از بودن است که در آن، انسان به جای آنکه در پرتو هستی بزید، در تاریکی غفلت از آن زندگی می‌کند.

۲-۱. سیطره تفکر باز نمودی و اختفای هستی

تفکر باز نمودی که هیدگر، آن را در مقابل تفکر تأملی قرار می‌دهد، نوعی تفکر محاسبه‌گرانه است که در بنیان خود معطوف به نتایج فوری، قابل اندازه‌گیری و سودمند است. این نوع تفکر، جهان را به مجموعه‌ای از منابع و امکانات فرو می‌کاهد که باید با کمترین هزینه و بیشترین بازدهی به خدمت گرفته شوند. از این منظر، هستی به مثابه پرسشی بنیادین و رازآمیز به کلی محو می‌شود و جای آن را محاسبه، سنجش و مدیریت امکانات می‌گیرد. هیدگر هشدار می‌دهد که این سیطره محاسبه‌گرایی، حتی وقتی به ظاهر به بالاترین دستاوردهای علمی و فنی منجر می‌شود، در واقع پرده‌ای است بر امکان اندیشیدن به معنای حقیقی کلمه. در این چارچوب، زندگی غیراصیل در دوران متأخر هیدگر، به معنای گرفتار شدن در دام یک الگوی کلی از بودن است که هستی را به موجودات، و موجودات را به منابع مصرف فرو می‌کاهد. چنین زیستی به جای





گشودگی در برابر راز هستی، به بستن افق‌ها و تسلیم شدن به یک افق از پیش تعیین شده می‌انجامد؛ افقی که در آن، همه ارزش‌ها و معانی بر اساس سودمندی و کارکرد تعریف می‌شوند (Heidegger, 1993 a, p. 321-323; 1966 b, pp. 45-46).

بسیاری از نویسندگان فقط پوچی زندگی مدرن را توصیف می‌کنند؛ اما هیدگر دنبال علت اصلی آن است. او این علت را همین نحوه بودن و به تبع درک انسان مدرن از خود و جهان می‌داند. انسان مدرن خود را سوژه‌ای مطلق در میان ابژه‌ها می‌بیند. بنابراین نگاه آدمی به هستی، در کنترل و مصرف اشیا خلاصه می‌شود. این نگرش باعث می‌شود انسان از معنای عمیق و ارتباط خود با هستی جدا شود. زندگی در چنین جهانی ناگزیر پوچ یا - به تعبیر اولیه هیدگر - غیراصیل است (Zimmerman, 1981, p.220).

تفکر انسان‌محور در عصر تکنولوژی به سویی حرکت کرده که به تدریج خود انسان هم به منبع مصرف تبدیل شده است. اگر در دوران متافیزیک مدرن، اشیا فقط برای استفاده و کنترل انسان مهم بودند، در عصر تکنولوژی، همه چیز، از جمله خود انسان تحت فرایند اطلاعات و محاسبه قرار گرفته و در جهانی یکنواخت، مانند دیگر موجودات در این سیستم جای گذاری و کنترل شده است (Davis, 2007, p. 178). بنابراین به باور هیدگر، عصر تکنولوژی با نوع خاصی از تفکر، رهبری می‌شود که هستی را به کلی پنهان می‌کند. این نگرش، جهان و همه آنچه در آن است، تنها به منبعی برای بهره‌برداری کارآمد و محاسبه‌پذیر تقلیل می‌دهد. این تقلیل، پرسش از معنای هستی را که ذاتاً رازآلود و غیرقابل محاسبه است، به حاشیه می‌راند و می‌پوشاند. در چنین شرایطی، زندگی غیراصیل نحوه‌ای از بودن است که در آن، فرد به جای رویارویی با راز هستی، درون یک الگوی از پیش تعیین شده از بودن محبوس می‌شود.

۲. بازیابی زندگی اصیل در پرتو معمای هستی

در این قسمت، برای تبیین زندگی اصیل در پرتو معمای هستی، سه گام برمی‌داریم. در نخستین گام نشان می‌دهیم که در اندیشه هیدگر با برجسته شدن نقش ندای وجدان و مرگ آگاهی، رهایی از سیطره کسان و پاسداشت هستی دازاین چگونه ممکن می‌شود.

سپس، با توجه به نقش میراث نشان می‌دهیم که زندگی اصیل نزد هیدگر افزون بر بُعد اگزیستانسیال - فردی، بُعدی تاریخی - جمعی هم دارد. سپس، در گام سوم نشان می‌دهیم که زندگی اصیل، در افق متأخر اندیشه هیدگر نیازمند تفکری است که با چشمداشت هستی از سلطه‌جویی بر آن دست می‌کشد. در ادامه، هریک از این سه مرحله را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۱-۲. رهایی از کسان و پاسداشت هستی

به باور هیدگر، فهم عامیانه‌ای که معطوف به کسان شکل می‌گیرد، خواه نظری باشد و خواه عملی، فقط به موجودات می‌پردازد و از فهم هستی باز می‌ماند. حال آنکه، موجود فقط زمانی می‌تواند در دسترس قرار گیرد که پیش از آن، هستی ولو به نحوی پیشامفهوم، فهمیده شده باشد. التفات گهگاه و غیراصیل به مرگ و زندگی، ریشه در این فهم عامیانه دارد. حال آنکه، مصممیت پیشی‌جوینده^۱ - یعنی گشودگی دازاین به امکان‌های خویش از رهگذر پذیرش آگاهانه مرگ به مثابه امکان‌نهایی - ما را به فهم حقیقت و هستی به منزله دو روی یک سکه دعوت می‌کند. بنابراین خود حقیقت باید فهم هستی دازاین و هستی به نحو مطلق را فراهم آورد. این امر با اهتمام به گشودگی معنای هستی پروا^۲ - یعنی ساختار بنیادین دازاین که نشان‌دهنده دغدغه‌مندی و درگیر بودن همیشگی او با خود، دیگران و جهان است - حاصل می‌شود. پروای اصیل نسبتی است که در آن دازاین به جای تحریف هر چیز با اهداف خودمحورانه، اجازه می‌دهد هر چیزی خودش را چنان که هست و به شیوه خودش آشکار کند. لوازم چنین پروایی پدیده‌های اگزیستانسیال وجدان، مرگ و تقصیر هستند (Zimmerman, 1981, p. 44؛ هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۹۹-۴۰۱).

توجه به ندای وجدان و گوش سپردن به آن، از آنجا که می‌تواند بهره‌مندی دازاین از خودهستن توانستن را آشکار کند، شرط لازم بازگردانی خود اصیل به خویشتن و گذر از خود تعین یافته به واسطه کسان است. دازاین روزمره با گوش سپردن به خود کسان و

1. vorlaufende Entschlossenheit/ Anticipatory Resoluteness

2. Sorge/ Care





گم کردن خود در پرگویی و عمومیت آنها، از شنیدن خودِ اصیل و خودینه‌اش باز می‌ماند؛ از این رو نیازمند فراخوانی است که گوش‌سپاری به کسان را در هم بکوبد و او را از خودِ کسان به خودِ خویش رهنمون شود. این از خود‌گذشتگی و خودیابی را باید به‌نحو هستی‌شناختی درک کرد. به تعبیر هیدگر، خودِ کسان به‌سوی خود دعوت می‌شود، اما نه آن خودی که ابژه داوریِ خویش و یا موردِ واکاوی‌های روان‌شناختی باشد، بلکه خودی که نحوهٔ وجودش در جهان‌بودن است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۴۳-۳۵۰؛ Golomb, 1995, pp.78-79).

هیدگر تصریح می‌کند که فراخوان نه‌فقط از جانب خودِ ما نیست و به‌نحو ارادی، برنامه‌ریزی و انجام نمی‌شود، بلکه خلاف انتظار و ارادهٔ ماست. با این حال، فراخوان از سوی دیگری‌ای که با من در جهان است هم نمی‌آید، بلکه به تعبیر هیدگر، «فراخوان از من و با این حال از فراسوی من می‌آید» (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۵۲). بنجامین کرو استدلال می‌کند که هیدگر با تأکید بر بُعد پیش‌بینی‌ناپذیر ندای وجدان، درصدد مقاومت در برابر هرگونه تلاش برای عقلانی‌سازی یا تبیین نظام‌مند این پدیدار است. از منظر او، ندای وجدان نه امری قابل‌پیش‌بینی و محاسبه‌پذیر، بلکه گواهی بر قدرت امر غیرمنتظره در گشودن امکان‌های نوین برای وجود انسانی است؛ قدرتی که می‌تواند مسیر زندگی فرد را به‌نحوی بنیادین دگرگون سازد و افق آینده‌ای نو را در برابر او بگشاید (Crowe, 2006, p. 183).

وجدان به‌مثابهٔ فراخوانِ پروا آشکار می‌شود و از آن جهت که ساختار بنیادین هستی‌داز این پرواست، ممکن می‌گردد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۵۵). سامان‌دهی تمامیت پروا با زمانمندی‌ای است که وحدت‌بخشی اگزیستانس، واقع‌بودگی و سقوط است؛ سه مؤلفه‌ای که در وجه زمانی با آینده، گذشته و حال پیوند می‌خورند. زمانمندی، برون‌خویشی نخستینی است که ذاتش زمانیدن و از خود به در آمدنِ مستمر در وحدت برون‌خویشی‌هاست؛ یعنی دازاین همواره از خود فراتر می‌رود و در جریان مستمر خود، گذشته، حال و آینده را در وحدتی پیوسته کنار هم می‌آورد. به باور هیدگر، آینده در وحدت برون‌خویشانهٔ زمانمندی اولیه و خودینه بر دیگر زمان‌ها مقدم است؛ زیرا دازاین

همواره با نگاه به آینده و امکان‌های پیش‌رو حرکت می‌کند و این نگاه آینده‌محور، اساس شکل‌گیری زمان‌مندی است. پروا نشان می‌دهد که دازاین چگونه به‌سوی مرگ خود پیش می‌رود و با آگاهی از فناپذیری‌اش زندگی می‌کند. بنابراین زمان‌مندی بر پایهٔ آینده شکل می‌گیرد و پروا حکایت از نحوهٔ وجودی‌ای دارد که به‌سوی مرگ است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۱۶؛ Carman, 2003, p. 6).

مرگ در اندیشهٔ هیدگر روی دیگر سکهٔ زندگی است و دازاین با آگاهی از آن می‌تواند اهمیت انتخاب‌هایش را در فرصتی محدود درک کند و به زندگی اصیل روی آورد؛ زیرا دازاین همواره نه‌هنوزی است که به‌سوی پایان جریان دارد، و به‌سوی پایان آمدن دازاین امری اختصاصی و نیابت‌ناپذیر است. به تعبیر هیدگر، دازاین، مادامی که هست، همواره پیشاپیش نه‌هنوز خویش است. به بیان دیگر، دازاین همواره در حال حرکت به‌سوی پایان خود یعنی مرگ قرار دارد. این به‌سوی پایان آمدن امری شخصی و یگانه است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند آن را به‌جای دازاین تجربه کند. در جهان‌اندیشگی هیدگر مرگ نه بر پایان رسیدن دازاین، بلکه بر هستی به‌سوی پایان آن دلالت می‌کند. مرگ شیوه‌ای از بودن است که دازاین به‌محض هستی یافتنش آن را بر عهده می‌گیرد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۱۳-۳۱۷؛ Inwood, 1997, p. 70). باین‌همه، کسان، تکلیف مرگ را هم پیشاپیش مشخص کرده و در پرگویی و تعبیر عمومی خود، آن را تا سرحد یک امر روزمره و عمومی پایین آورده‌اند. بنابراین مرگ نیز توجهی را به خودش جلب نمی‌کند و اضطرابی نمی‌آفریند. باین‌وصف، مرگ روزی فرا می‌رسد؛ اما هم‌اکنون با ما کاری ندارد. در چنین تعبیری، مرگ امر نامتعینی است که نه با جهان من متفرد، بلکه با جهان کسان گره می‌خورد. کسان مواجهه با اضطراب مرگی را که هر آن ممکن است، پوشیده می‌دارند و همه را تسلی می‌دهند. این همان خصیصهٔ آرامش‌بخش سقوط و فروغلتیدن دازاین در زندگی غیراصیل است (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۳۲۵-۳۳۳). حال آنکه، مرگ خوددینه‌ترین امکان دازاین است و دازاین با اتکای به نحوهٔ بودنی که به‌سوی مرگ است، می‌تواند بر هستن توانستن خویش پیشی بجوید. به تعبیر هیدگر، «پیشی جستن، گم‌گشده‌گی در خود کسان را بر دازاین عیان می‌کند و او را در برابر این





امکان قرار می‌دهد که نخست بدون حمایت از جانب دگرپروایی دلمشغولانه خودش باشد، اما خودش باشد در آزادی‌ای شورمندانه، رهاشده از توهّمات کسان، واقع‌بوده، متیقّن به خود و مضطربانه» (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۴۱). بنابراین در نگاه هیدگر انسان وقتی مرگ را به‌مثابه امکان قطعی و همواره حاضر بپذیرد، می‌تواند دیگر امکان‌های زندگی‌اش را روشن‌تر ببیند و خودش را به‌صورت یک کل بفهمد؛ یعنی با مرگ، بر همه امکان‌های بودنش پیشی می‌گیرد و آنها را در پرتو این امکان‌نهایی سامان می‌دهد. این امر، دازاین را از گم‌گشتگی در زندگی روزمره و تقلید از دیگران رها می‌کند و این امکان را به او می‌دهد که خود واقعی‌اش را کشف کند؛ وجودی که آزاد، آگاه به خویش، رها از توهّمات جمعی، و هم‌زمان با اضطرابی اصیل نسبت به هستی، زندگی می‌کند.

مقصر بودن ذاتی دازاین هم با مصمّمیت پیشی‌جوینده‌اش فهمیده می‌شود و خودینه‌ترین خود دازاین در حین طرح‌افکنی، تقصیرش را به‌منزله بنیان پرتاب‌شده نابودگی بر عهده می‌گیرد. با این حال، بر عهده گرفتن پرتاب‌شدگی در گرو این است که دازاین به‌رغم آینده‌سویی بتواند خود پیشاپیش بوده‌اش باشد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۱۱). در این نحوه بودن است که دازاین متعهد می‌شود فقط به آن امکان‌هایی پردازد که همیشه متعلق به خود او بوده‌اند. بنابراین گذشته‌اش را در چارچوب آینده خود تفسیر می‌کند و خود را در فرایند شدن، آن کسی می‌بیند که پیش‌تر هست (Zimmerman, 1981, p. 123). به بیان دیگر، طرح‌افکنی دازاین نه فقط به‌سوی آینده پیش‌رو، بلکه معطوف به گذشته پشت سر اوست. تمامیت دازاین در میان تولد و مرگ معنا می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۷۲)؛ دازاینی که به‌سوی مرگ بودن خویش را پیش چشم دارد و خود را در امکانی به میراث رسیده و در عین حال انتخاب شده، به خودش می‌سپارد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۸۳). بنابراین انسان پرتاب‌شده به جهانی است که خودش انتخاب نکرده است؛ اما می‌تواند با پذیرش فعالانه این شرایط و با آگاهی از فرصت محدود و پایان‌پذیری عمرش، گذشته را به‌مثابه میراثی که مجلای هستی است، در پرتو آینده بازخوانی کند و با گزینش آگاهانه امکاناتی که از پیش به او رسیده است، سرنوشت خود را آزادانه برگزیند.

۲-۲. میراث و افق تاریخی آشکارگی هستی

در هستی و زمان، پیوند زندگی اصیل با میراث نشان می‌دهد که تقدیر فردی دازاین همواره در ارتباطی تنگاتنگ با تقدیر جمعی قرار دارد و همین نسبت، زمینه‌ساز تاریخ‌مندی کامل و خودینه او می‌شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۴۷۸). در افق زندگی غیراصیل، کسان گذشته را تنها چیزی می‌فهمد که پشت سر نهاده‌ایم و از این رو امکان بازگشودن دوباره آنچه بوده است، از دست می‌دهد. در چنین وضعیتی، تقدیر در پس روزمرگی پنهان می‌شود و کسان از انتخاب اصیل طفره می‌رود؛ گذشته تنها در پرتو امروز فهم می‌شود و در حاضرسازیِ سطحیِ اکنون گم می‌گردد. در مقابل، دازاین اصیل رسم و رسوم کسان را به پرسش می‌گیرد و از محدودیت‌های امروز فراتر می‌رود. اگرستانیس تاریخ‌مند و اصیل، تاریخ را به‌مثابه بازگشت امکانات فهم می‌کند؛ درحالی که کسان فقط به جست‌وجوی امر مدرن بسنده می‌کند. باین‌همه، هیدگر تأکید می‌کند که درک درست تاریخ‌مندی دازاین - که یکی از بنیادی‌ترین شروط زندگی اصیل است - درنهایت، به تأمل در معمای هستی وابسته است (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۸۸-۴۸۹).

معمای هستی مسئله محوری اندیشه مارتین هیدگر است. پرسش از معنا و دغدغه درک حقیقت هستی، نه‌فقط بنیان پروژه هستی و زمان (۱۹۲۷م) را تشکیل می‌دهد، بلکه در آثار دوره متأخر او نیز گرچه در زبان و افقی دیگر، استمرار می‌یابد؛ همان‌طور که کارمن می‌گوید دغدغه هیدگر در مقالات ۱۹۸۲م نه‌فقط به پرسش گرفتن موجودات، بلکه پرسشگری از خود هستی است (Carman, 2003, pp. 8-9). بخشی از تلاش هیدگر معطوف به آشکارکردن تغییراتی تاریخی است که فهم انسان غربی از هستی را تحت تأثیر قرار داده است (Zimmerman, 1981, p. 123). به باور هیدگر، حقیقت هستی در خلال سنت متافیزیکی غرب، به تدریج در حجاب فرو رفته است؛ از این رو ساخت‌گشایی را به‌مثابه ابزاری برای شکستن صلیبت سنت متافیزیکی و آشکارکردن لایه‌های اولیه تجربه هستی مطرح می‌کند؛ روشی که هدفش تحلیل و گشودن ساختارهای ذهنی و تاریخی تثبیت‌شده است. چنان‌که بنجامین کرو می‌گوید دغدغه





اصلی هیدگر از پیوند دادن ساخت‌گشایی با سنت و تاریخ چیزی جز دلیل اصلی اکثر تلاش‌های فلسفی‌اش نیست؛ یعنی دغدغه‌ای عمیق نسبت به ارزش یک شیوه زندگی اصیل (Crowe, 2006, pp. 243-244) جهان اولیه دازاین، گذشته اوست؛ گذشته‌ای که لزوماً اصالت ندارد؛ زیرا آمیخته با حجاب‌هایی است که در طول زمان بر آن افکنده شده است. بنابراین ساخت‌گشایی^۱ شرط لازم رسیدن به تجربه‌های اصیل و نخستین هستی است (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۸). از این منظر، ساخت‌گشایی و رجوع به میراث دو روی یک سکه هستند. ساخت‌گشایی ما را از حجاب‌های تحمیل‌شده تاریخی می‌رهاند، و رجوع اصیل به میراث، امکان دست‌یابی دوباره به سرچشمه‌های فهم هستی را برای یک قوم تاریخی فراهم می‌آورد.

مطرح شدن میراث در هستی و زمان نشان می‌دهد که هر فرد فقط به اندازه امکانات جامعه تاریخی خود می‌تواند به اصالت برسد. یک جامعه یا قوم تاریخی با احیای میراث خود یعنی با به فعلیت رساندن امکانات خاص خود، اصیل می‌شود. به‌رغم اینکه در هستی و زمان نسبت هستی و سرنوشت اقوام تاریخی به‌طور کامل بررسی نشده است، هیدگر می‌داند که دوره‌های تاریخی تفاوت‌های بنیادینی دارند؛ زیرا هستی به‌گونه‌های مختلفی فهم می‌شود. بعدها هیدگر روشن کرد که سرنوشت هر قوم تاریخی توسط خودِ هستی متناسب با شیوه‌های آشکارشدنش در طول تاریخ مشخص می‌شود.

در تفکر متأخر هیدگر، پیش و بیش از آنکه انسان نحوه ظهور موجودات را معین کند، خودِ هستی است که نامستوری‌اش را به نحوی از انحا محقق می‌کند. پس نباید گونه‌های مختلف سروکار داشتن با موجودات را تنها به انگیزه‌ها و کنش‌های انسان نسبت داد و او را در گذر از موجودات به ظهور رسیده تا موجوداتِ ابره‌شده، و از موجوداتِ ابره‌شده تا موجودات به‌منزله منابع مصرف، تنها عامل تعیین‌کننده دانست (Heidegger, 1993 a, p. 324). باین‌همه، آدمی می‌تواند با پرسش از چیستی هستی و چگونگی آشکارگی‌اش از غرق شدن در شیوه مسلط زمانه فاصله گیرد و با شناخت بهتر خویش و

1. Destruktion/ Destruction

هستی در نحوه انکشاف هستی و سروکار داشتنش با موجودات، نقش آفرین باشد. اگر غیر از این بود ما گمان می کردیم که نحوه مواجهه دوران ما با هستی و موجودات، یگانه نحوه مواجهه‌ای است که در همه دوران‌ها وجود داشته است.

هیدگر در هستی و زمان از سویی، فهم هستی را مختص به دازاین می‌داند و تأکید می‌کند که این فهم متناسب با هستی بالفعل دازاین می‌تواند دچار رشد یا انحطاط شود (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۲۳) و از سویی دیگر، خاطر نشان می‌کند که دازاین خودش و هستی به‌نحو عام را بر پایه جهان می‌فهمد (هیدگر، ۱۳۹۸، ص ۳۰). هرچقدر دازاین به زندگی اصیل و یافتن گزینش گرانه امکان‌های وجودی‌اش نزدیک‌تر شود، از کثرت بی‌پایان امکان‌هایی چون رضایت‌مندی، سهل‌انگاری و طفره‌روی فاصله می‌گیرد و می‌تواند به ساحت تقدیرش وارد شود. باین حال، دازاین پرتاب‌شده در جهانی قرار گرفته است که در آن، همیشه با دیگران درگیر است و اغلب خود را در میان آنها گم می‌کند؛ به طوری که امکان‌های وجودی خود را از طریق برداشت‌های دیگران می‌فهمد؛ از این‌رو نیازمند عزم راسخی است که از طریق آن به خود بیاید و امکان‌های واقع‌بوده طرح‌افکنی‌های خودینه و اصیل را بر پایه میراثی بگشاید که مصممیت پرتاب‌شده آن را بر عهده می‌گیرد (هیدگر، ۱۳۹۸، صص ۴۷۸-۴۸۳). مقصود هیدگر از مصممیت پرتاب‌شده، عزم راسخی است که به‌واسطه آن، فرد شرایط تاریخ، فرهنگ و محدودیت‌هایش را می‌پذیرد و از دل همان‌ها، زندگی خود را می‌سازد. این مفهوم، دوگانه منفعل-فعال را درهم می‌شکند و هستی انسان را به‌صورت امری یکپارچه و پویا توصیف می‌کند.

هیدگر متأخر گاهی از خانه و سرزمینی که هرکس در آن سکنا گزیده است و همچنین از اکنون به‌مثابه لحظه‌ای که پی‌آمد لحظات بی‌شماری است که این سرزمین از سر گذرانده، به میراث تاریخی - فرهنگی پل می‌زند. او در خطابه یادبود که در بزرگداشت کروترز، موسیقی‌دان آلمانی ایراد شده بود، از حاضران می‌خواهد به این بیندیشند که چگونه چنین هنرمندانی در سرزمین آنها پدید آمده و چنین آثاری هنری در خاک آنها جوانه زده است. به باور هیدگر، شکوفایی هنرمندان یک سرزمین را باید مروهون خاک و زیست‌بومی دانست که در آن ریشه دارند (Heidegger, 1966 b, pp. 47-48).





هیدگر فلسفه‌ورزی‌اش را حاصل زیست روستایی و گوش سپردن به نجوای کوه‌ها و جنگل و مزارع می‌داند. به باور او، این نحوه تفکر و زیستن ریشه‌ای محکم و صد‌ها ساله در خاک آلمان دارد و با هیچ چیز دیگری قابل معاوضه نیست (Heidegger, 1981, pp. 28-29). او اذعان می‌کند بسیاری از آلمانی‌ها و وطنشان را از دست داده‌اند و آنهایی هم که در وطن خویش مانده‌اند، گرفتار رادیو، تلویزیون و مجلات مصور شده‌اند و از کشتزار، زمین و آسمانشان دور افتاده‌اند (Heidegger, 1966 b, p. 48).

به نظر می‌رسد هیدگر نه فقط از بی‌خانمانی مردم آلمان که از بی‌خانمانی انسان معاصر سخن می‌گوید. انسانی که از دیدن امکان‌های منحصر به فرد سنت و زیست‌بومش عاجز است و به جای خاک، ریشه در هوا دارد. هیدگر بر این باور است که در عصر مدرن، ساختار بنیادین ارتباط انسان با جهان دگرگون شده است و همین امر، مانع از التفات او به زیست‌بومش می‌شود. هیدگر برای یافتن یک بنیاد جدید به تفکر تأملی چشم امید دوخته است (Heidegger, 1966 b, pp. 50-53).

۲-۳. رهایی از تفکر بازنمودی و چشمداشت هستی

در اندیشه متأخر هیدگر، زندگی اصیل و رویارویی با معمای هستی در گرو حرکت از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی است. به باور هیدگر، بشر امروز از تفکر اصیل‌گریزان است و در عین حال، داعیه‌دار تفکر است؛ زیرا پژوهش‌ها و پیشرفت‌های علمی و تلاش وافر دانشمندان را پیش چشم دارد. هیدگر این تلاش‌ها و دستاوردها را ارج می‌نهد؛ اما یادآوری می‌کند که اینها نوعی خاص از تفکر است؛ تفکر حسابگرانه‌ای که با برنامه‌ریزی و چشمداشت نتایج معین و محاسبه ظاهری هزینه و فایده، به دنبال پیدا کردن اقتصادی‌ترین راه ممکن برای بهره‌بردن از امکانات است؛ تفکری که همه چیز جز خودش را می‌پاید. برخلاف تفکر تأملی که واجد درون‌نگری و فاقد غرض سوداگرانه است. در اندیشه هیدگر، انسان امروز، به جای درنگ در معمای هستی، به سوی شکل خاصی از تفکر روی آورده است که هدف آن، نه گشودن افق معنایی هستی، بلکه بهینه‌سازی و بهره‌برداری هرچه کارآمدتر از موجودات است. تفکر بازنمودی و

محاسبه‌گرانه که هیدگر آن را در مقابل تفکر تأملی قرار می‌دهد، در بنیان خود، معطوف به نتایج فوری، قابل اندازه‌گیری و سودمند است. این نوع تفکر، جهان را به مجموعه‌ای از منابع و امکانات فرومی‌کاهد که باید با کمترین هزینه و بیشترین بازدهی به خدمت گرفته شوند (Heidegger, 1966 b, pp. 45-46). چنان‌که زیمرمن می‌گوید از دیدگاه انسان غربی مبارزه برای تسلط بر موجودات به پیشرفت‌های بزرگی در زندگی او منجر شده است؛ اما به قیمتی گزاف؛ یعنی پنهان‌شدن هستی. غفلت از هستی ما را شیفته تسلط بر موجوداتی کرده است که در پرتو آن آشکار شده‌اند (Zimmerman, 1981, p. 200).

در تفکر هیدگر، همواره به فراتر رفتن از ابژه‌ها و درک هستی به منزله افق معنابخش به موجودات، توجه ویژه‌ای شده است؛ اما هیدگر متأخر از این درک هم عبور می‌کند و وجود را به مثابه گستره‌ای می‌فهمد که درکش از عهده تفکر بازنمودی به کلی خارج است. گویی هیدگر متأخر بر آن است تا برای غلبه بر سوپژکتیویسم گام استوارتری بردارد و وجود را نه فقط به منزله افق پیش‌روی آدمی، بلکه به مثابه امری که محیط و مسلط بر همه چیز، از جمله انسان است، پیش چشم آورد (Heidegger, 1966 a, pp. 63-66). هیدگر به درک تازه و متفاوتی از هستی و رابطه با آن اشاره می‌کند. او از هستی به مثابه گستره و قلمرویی سخن می‌گوید که باید خود را در آن رها کنیم. باید به جای تحمیل خویش به هستی، تسلیم آن شویم؛ فقط در این صورت است که می‌توانیم به ساحت وارستگی بار یابیم و با عبور از پندارهای بازنمودی، به رابطه حقیقی با وجود و موجودات نائل شویم. وارستگی قدم گذاشتن در یک راه بی‌پایان و چشمداشت امر نامتعیین است. به بیان دیگر، وارستگی مستلزم چشمداشت است و چشمداشت چیزی نیست جز رهاکردن خویش در گشودگی گستره‌بازی که بر ما حاکم است (Heidegger, 1966 a, pp. 66-72). بنابراین زندگی اصیل در اندیشه متأخر هیدگر، عبور از تفکر بازنمودی به تفکر تأملی است. تفکر تأملی همان وارستگی است و وارستگی باریافتن به ساحتی است که در آن، حقیقت هستی و ذات تفکر پی‌جویی می‌شود، آن‌هم با چشمداشت راز و درک هستی به منزله گستره‌ای باز که هر آنچه هست را گردآورده و پناه داده است. در این گستره گشوده، چیزها نه به مثابه ابژه و برابر ایستای





آدمی، بلکه چنان که هستند، سکنا گزیده‌اند. به همین دلیل است که درک گستره و هر آنچه در آن است، به چنگ تفکر بازنمودی نمی‌آید؛ زیرا تفکر بازنمودی هر چیزی را به ابژه تبدیل می‌کند. بنابراین گوهره تفکر تأملی، انتظار و چشمداشت است. متعلق چشمداشت نه یک بازنمود ذهنی که خود امری است که ما در انتظار آن به سر می‌بریم. انتظار، چیزی جز گشوده‌بودن به ساحت راز و گستره بی‌کران نیست (Heidegger, 1966 a, pp. 64-68; Davis, 2014, p. 177).

دیویس^۱ توجه هیدگر به وارستگی را انتظار هیدگر برای چرخشی در تاریخ هستی و تغییری در جوهره انسانی می‌داند که هستی‌اش به‌مثابه اراده معطوف به قدرت و اراده معطوف به اراده تکنولوژیکی آشکار می‌شود (Davis, 2014, p. 168). مایستر اکهارت وارستگی را عطیه‌ای الهی می‌دانست که در دل‌های مستعد جوانه می‌زند. دل‌هایی که در سواد تشبه به خدا، رو به سوی عدم کرده‌اند و بدین واسطه قابلیت این را یافته‌اند که مجرای مشیت الهی باشند (Eckhart, 2007, p. 572). هیدگر به‌رغم اینکه از اکهارت به نیکی یاد می‌کند، اما اذعان می‌دارد که مقصودش از وارستگی رها کردن اراده خود به نفع مشیت الهی نیست. به این نکته هم باید توجه داشت که وارستگی در جهان‌اندیشگی هیدگر هم پیوند با ناارادگی است، نه بی‌عملی. مقصود از ناارادگی نفی ارادی اراده است؛ یعنی برگزیدن و انتخاب کردن اراده‌نکردن. بنابراین تقرب به ذات تفکر در گرو نفی ارادی اراده است. در غیر این صورت، ما به ورطه تفکر بازنمودی فرو می‌غلطیم و از ورود به ساحت تفکر تأملی باز می‌مانیم. اما اگر به سلامت از این مرحله عبور کنیم و با نفی اراده به ساحت تفکر تأملی - یعنی تفکری که ارادی و بازنمودی نیست - بار یابیم، می‌توانیم به معنای وجود و حقیقت هستی نزدیک شویم. باین حال، شرط عبور از این مرحله آن است که آمادگی لازم را پیدا کنیم. کار ما زمینه‌سازی است. ما باید مهبای وارستگی و چشم انتظار آن باشیم؛ از این رو وارستگی و باریافتن به ساحت تفکر، به‌واقع یک فعالیت نیست، چنان‌که انفعال هم نیست، بلکه چیزی است و رای این تمایز (Heidegger, 1966 a, pp. 59-62).

1. Davis, Bret W

چنان که دیویس می‌گوید مقصود هیدگر از اراده مذموم نه یکی از قوای نفس انسان، بلکه نسبتی با هستی است که در آن آدمی به دنبال فراتر رفتن از خویش و تسلط بر موجودات است (Davis, 2014, p. 173). بنابراین چنان که خود هیدگر تصریح می‌کند، وارستگی نه فقط روی گردانی از زندگی نیست، بلکه عزم راسخی برای انتخاب زندگی اصیل و خودگشودگی دازاین در مواجهه با گستره گشوده است. او برای توصیف رابطه درست با موجودات از سکنادادن موجودات در قلمرو گستره گشوده و ایزه‌نکردنشان سخن می‌گوید (Heidegger, 1966 a, pp. 80-81). بنابراین وارستگی به معنای چشمداشت هستی است و دازاین اصیل این امکان را فراهم می‌کند که موجودات و امور چنان که هستند، در گستره هستی خود را آشکار سازند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، با تمرکز بر دغدغه بنیادین هیدگر یعنی معمای هستی، تفسیری جامع‌تر از زندگی اصیل ارائه شد؛ تفسیری که هم عناصر اگزیستانسیال، هم ابعاد تاریخی - فرهنگی و هم افق هستی‌شناختی را هم‌زمان و در ارتباط با هم در نظر می‌گیرد. در این چشم‌انداز، زندگی اصیل نزد هیدگر، چه در دوره متقدم و چه در دوره متأخر، نحوه‌ای از بودن است که در آن، دازاین همواره به درک معنای هستی و تقرب به حقیقت آن چشم دوخته است. و زندگی غیراصیل، روی تافتن از مواجهه با معمای هستی است. دازاین غیراصیل پرسش از هستی را سرکوب می‌کند و به امنیت ظاهری معانی ازپیش داده‌شده پناه می‌برد، بی‌آنکه با راز بنیادین بودن خود و حقیقت هستی روبه‌رو شود.

در این پژوهش نشان داده شد که حتی در هستی و زمان، زندگی اصیل در نسبت دوسویه با هستی و میراث تاریخی معنا می‌شود؛ و در آثار متأخر هیدگر، با محوریت یافتن هستی به جای دازاین، مسیر خوددینگی به وارستگی را طی می‌کند. چارچوب سه‌مرحله‌ای ارائه‌شده، دیدگاهی منسجم برای فهم زندگی اصیل در تفکر در راه هیدگر را فراهم می‌آورد و می‌تواند راهنمای بازاندیشی در امکان‌های زیست انسانی در جهان مدرن و تکنولوژیک امروز باشد.





در افق هستی و زمان، زندگی اصیل ازسویی، با رهایی از کسان به واسطه گوش سپردن به ندای وجدان و مرگ آگاهی و پاسداشت هستی دازاین، و از سویی دیگر، به میراث فرهنگی - تاریخی و پی‌جویی تعیین اصیل‌تری از هستی گره می‌خورد. در اواخر هستی و زمان و سپس در آثار دوره متأخر هیدگر، میراث و تاریخ‌مندی دازاین نقشی اساسی در بازیابی زندگی اصیل پیدا می‌کند. در این چارچوب، نسبت میان دازاین و هستی، رابطه‌ای دوسویه است. از یک سو، دازاین اصیل است که می‌تواند امکان بازیابی گشودگی حقیقت هستی را فراهم کند، و از سوی دیگر، دازاین فقط در افق تاریخی - هستی‌شناختی معینی می‌تواند از هستی آگاه شود. بنابراین هرچه دازاین اصیل‌تر باشد، فهم او از هستی نیز ژرف‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است؛ اما این فهم، همواره از درون جهان خاصی شکل می‌گیرد؛ جهانی که گذشته دازاین را شکل می‌دهد و افق امکان‌های پیش‌روی او را ترسیم می‌کند. در این معنا، زندگی اصیل نه فقط به ندای وجدان و مرگ آگاهی، بلکه به افقی تاریخی - هستی‌شناختی وابسته است که در آن دازاین پرتاب شده است. بنابراین بازیابی زندگی اصیل نیازمند افق‌گشایی تاریخی حقیقت هستی است. اگر هستی در تاریخی خاص به حجاب تکنیکی یا متافیزیکی فرو افتاده باشد، امکان‌های فهم و زیستن اصیل نیز در بند آن پنهان‌شدگی باقی می‌مانند. به بیان دیگر، برای آنکه دازاین بتواند با مرگ مواجه شود، ندای وجدان را بشنود، و به خویشتن اصیل خود بازگردد، باید ابتدا در جهانی باشد که هنوز صدای هستی در آن پژواکی دارد. از همین رو، در دوره متأخر، هیدگر تأکید را از خودپندگی به سوی وارستگی سوق می‌دهد. در اینجا، نقش تفکر تأملی برجسته می‌شود. مهم‌ترین مؤلفه زندگی اصیل در اندیشه هیدگر متأخر، رسیدن به ساحتی است که در آن، تفکر نوعی چشمداشت هستی است. درنهایت، هیدگر برای رسیدن به زندگی اصیل و گذر از متافیزیک و گشتل، وارستگی را که همان گذر از تفکر بازنمودی به سوی تفکر تأملی است، راه چاره می‌داند.

وارستگی به معنای آمادگی برای زیستن در ساحت گشوده هستی است؛ جایی که حقیقت نه موضوعی برای تسلط و بازنمایی، بلکه رازی است که باید در برابر آن ایستاد،

گوش سپرد، و هم‌زمان آن را پناه داد و بدان پناه برد. در این ساحت، چیزها دیگر
ابژه‌های ایستا در برابر سوژه شناسای مدرن نیستند، بلکه موجوداتی هستند که در
گشودگی هستی سکنا گزیده‌اند؛ چیزهایی که تنها در افق رازی گشوده، خود را
چنان‌که هستند، می‌نمایانند. دازاین اصیل، دازاینی است که در آستانه گشودگی هستی
سکنی گزیند، جهان را ابژه و یا منبع مصرف نبیند، و به چیزها امکان دهد که چنان‌که
هستند، باشند؛ چنین بودن، پاسخ متعالی‌تری است به معمای هستی که انسان با
چشمداشت هستی، در گستره گشوده آن زندگی می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فهرست منابع

- آقامهدی صراف، وحیده. (۱۴۰۰). زندگی اصیل و مؤلفه‌های آن از دیدگاه سورن کی‌یرکگور و مارتین هایدگر (استاد راهنما: امیرعباس علیزمانی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران، دانشکده کلام و فلسفه اسلامی، گروه فلسفه دین.
- عرب، زینب. (۱۴۰۲). تقریری بر مفهوم معنا در اندیشه هایدگر متقدم: دازاین و کشف حقیقت وجود. فلسفه، کلام و عرفان، ۱۰(۳)، صص ۷۵-۱۰۴.
- هایدگر، مارتین. (۱۳۹۸). هستی و زمان (مترجم: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نشر نی.
- Ali Moin, M. (2022.). *Heidegger on selfhood: Recontextualizing the concept of authenticity. Iranian Journal of Contemporary Philosophy*, 7(2), pp. 115-144.
- Brien, M. O. (2011). *Heidegger and Authenticity: From Resoluteness to Releasement*. London: Continuum International Publishing Group.
- Carman, T. (2003). *Heidegger's Analytic: Interpretation, Discourse, and Authenticity in Being and Time*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Crowe, B. D. (2006). *Heidegger's Religious Origins: Destruction and Authenticity*. Bloomington: Indiana University Press.
- Davis, B. W. (2007). *Heidegger and the Will*. Evanston: Northwestern University Press.
- Davis, B. W. (2014). Will and Gelassenheit (B. W. Davis, Ed.). *Martin Heidegger: Key Concepts*. London: Routledge. pp. 168-183
- Eckhart, M. (2007). On detachment (M. O'C. Walshe, Trans. & Ed.). *The complete mystical works of Meister Eckhart*. Crossroad Publishing. pp. 566-576
- Golomb, J. (1995). *In Search of Authenticity: From Kierkegaard to Camus*. New York: Routledge.
- Han-Pile, B. (2013). Freedom and the 'Choice to Choose Oneself' in Being and Time (M. A. Wrathall, Ed.). *The Cambridge Companion to Heidegger's Being and Time*. Cambridge: Cambridge University Press.



- Heidegger, M. (1993 a). The Question Concerning Technology (D. F. Krell, Trans.). *Basic Writings: From Being and Time (1927) to The Task of Thinking (1964)*. New York: HarperCollins. pp. 307-343
- Heidegger, M. (1993 b). Letter On Humanism (D. F. Krell, trans.). *Basic Writings: From Being and Time (1927) to The Task of Thinking (1964)*. New York: HarperCollins. pp. 213-267
- Heidegger, M. (1966 a). Conversation on a Country Path about Thinking (A. Anderson & E. H. Freund, Trans.). In *Discourse on Thinking* (pp. 58-89). New York: Harper & Row.
- Heidegger, M. (1966 b). Memorial Address (A. Anderson & E. H. Freund, Trans.). In *Discourse on Thinking*. New York: Harper & Row. pp. 43-58
- Heidegger, M. (1981). Why Do I Stay in the Provinces? (T. Sheehan, Trans.). *Heidegger; The Man And The Thinker*. United States of America: Chicago Publishing. pp. 27-31
- Inwood, M. (1997). *Heidegger: A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press.
- O'Brien, M. (2014). *Heidegger and authenticity: From resoluteness to Gelassenheit*. Bloomsbury Academic. <https://doi.org/10.5040/9781472548936>
- Travers, M. (2019). *The Writing of Aletheia: Martin Heidegger in Language*. Oxford: Peter Lang Ltd.
- Wrathall, M. (Ed.). (2011). *Authenticity and modernity*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511997977>
- Zimmerman, M. E. (1981). *Eclipse of the Self: The Development of Heidegger's Concept of Authenticity*. Athens: Ohio University Press.

